

نگارش : آقای شجره

بهترین درسی که از سیاه پوست آمریکائی آموختم این بود که:

در میدان مبارزه زندگی باید نگرانی خود را پشت سر بگذارم

قهرمان سیاه پوست بازی بیس بال میگوید :
 راز کامیابی من در این بود که توانستم نگرانیهای
 خود را پشت سر بگذارم چون نگرانیهای خود را
 زیر پا گذاشتم توانستم در صحنه پراز هیجان
 مسابقه نژادی سفید و سیاه آنهم در امریکا پیروز شوم

هنگام پائیز (۱۹۴۵) بود که در دفتر بریج ریگی بهترین بازی کن بیس بال
 بودم و بدون توجه بدشواریهای نژادی وبدون اینکه اختلافات بین نژاد سفید و سیاه
 را در نظر بگیرم قرارداد مسابقه دادن دو نژاد را امضاء کردم هنگام امضاء قرارداد در
 این فکر بودم که هیچیک از کلوپهای رسمی بیس بال جرأت چنین کاری را نداشتند
 که سن نژادی را آنهم در امریکا درهم بشکنند و بایک سیاه پوست قرار بگذارند که
 با سفید پوستها با شرایط مساوی مسابقه بدهد این جنگی بود که بان دست زده
 بودم و خودم در صفوف قرار گرفته بودم و راه بازگشت هم نداشتیم ولی
 سخت نگران حال و مضطرب بودم با خود میگفتم مردم چگونه با این وضع عجیب
 که یک نفر سیاه پوست میخواهد با سفید پوست بیس بال بازی کند روبرو خواهند شد
 اگر سفید پوستها اعتراض کنند و داد و فریاد راه ببندازند و از طرف سیاه پوستها
 نیز تظاهراتی بشود و نتوانم از غلیات احساسات طرفین جلوگیری کنم
 کار بغوغا و آشوب خواهد کشید؟ با همه این نگرانیها که فکر مرا سخت مضطرب
 کرده بود بیک نقطه روشنی چشم دوخته بودم و آن این بود که میگفتم که اگر
 آقای ریگی سیاه پوست خوب بازی کند ممکن است هنر نشان دادن این سیاه
 پوست سبب شود مردم سفید پوست از کینه تیزی خود قدری بکاهند و باین شکل

مبارزه شدید بین سیاه پوست‌ها و سفید پوست‌ها یعنی این مبارزه شدید نژادی قدری تعدیل شود و از مخاطرات آن تا درجه‌ای کاسته شود این در صورتی است که سیاه‌پوست بتواند واقعاً هنرنمایی کند و اگر نتواند چه اتفاق خواهد افتاد .

ریکی سیاه پوست پشت خود را بصدلی داد و بمن گفت جاکی بگذار این حکایت را برایت نقل کنم .

چندی پیش اتفاق افتاد که یکی از دام‌پروران امریکائی (یا باصطلاح خودمانی چوبدار) که با خانمش برای اولین بار با راه آهن مسافرت میکردند سوار ترن شدم ترن از کوه مرتفعی بالا میرفت همینکه نزدیک قله کوه رسیدیم خانم چوبدار فوق‌العاده ناراحت شد و حالش بهم خورد برای اینکه در جلوی چشمش بجز فضای خالی هیچ چیز نبود چون وقتی چشم خود را از جلو ترن به پیش می‌انداخت فقط فضا خالی را میدید سخت مضطرب و نگران میشد اما همینکه بقله کوه رسیدیم طبعاً ترن حرکت نزولی را شروع کرد و ناراحتی خانم بکلی از بین رفت بعد از نقل این حکایت سیاه‌پوست تأملی کرد و آنگاه رو بمن کرده و گفت جاکی اگر بتوانی نگرانیهای خود را پشت سر بگذاری و آنها را جلو چشم خویش قرار ندهی مطمئن باش از غم بیهوده خوردن بمیزان قابل توجهی در امان خواهی ماند حقیقتی که این مرد سیاه پوست بمن گفت موقعی بتمام معنی کلمه بر من ظاهر شد که طرح بازی کردن با کلوب اتلانتا را پی ریزی میکردم و نقشه کار را می‌کشیدم .

مدیر کلوب اعلام کرده بود ابدأ اجازه نخواهم داد حتی یک نفر سیاه پوست در میدان بیاید و با سفید پوست‌ها بازی کند مدیر کلوب اتلانتا افزود که اطمینان دارد مردم امریکا تحمل نخواهند کرد سیاه پوست‌ها را با سفید پوست‌ها در بازی به بینند و حتماً غوغا و آشوب برپا خواهند کرد در اثر این گفته‌ها قبل از اینکه بازی شروع بشود خیلی نگران بودم و با خود میگفتم چه اتفاقاتی رخ خواهد داد هنگام شروع بازی

وقتی که وارد میدان شدم احساس کردم مردم با نظر بدی بمن نگاه میکنند حتی هنگامی که وارد صحنه شدم دیدم سکوت مرگ آسائی میان جمعیت حکومت میکند بلافاصله يك دسته از عقب جمعیت شروع بتظاهرات نفرت انگیز نمودند با اینکه خود را نباختم ولی مثل اینکه رعشه و تب تمام وجود مرا فرا گرفت و با خود میگفتم اگر تمام جمعیت با آن دسته که تظاهرات نفرت انگیز مینمایند هم صدا شوند موج نفرت و خشم و غضب جمعیت را فرا خواهد گرفت آنوقت چه باید بکنم؟ ازین اندیشه سخت بر خود میلرزیدم ولی در این هنگام يك صدای عظیم از جمعیت برخاست که این صدای تحسین و اعجاب بود.

و بطوری این صدای عظیم در میان جمعیت طنین انداز شد که بکلی آن اقلیت را که تظاهرات مخالف میکردند تحت الشعاع قرارداد نعره تحسین جمعیت بر تظاهرات عده متعصبین غلبه کرد و در آن موقع پیاد درسی افتادم که از راکی سیاه پوست آموخته بودم که باید نگرانیهای خود را پشت سر بگذاریم چون ممکن است آنچه از وقوعش سخت در وحشت و اضطراب و دهشت میباشیم اصلا اتقان نیفتند!

نمی توانم بگویم در طی یازده سالی که در بازی های نامنظم بیس بال شرکت میکنم اصلا نگرانی نداشته ام هر کس در میدان رقابت قدم میزند « منکه اینطور هستم » پیوسته در معرض وحشت و نگرانی واقع میشود ولی من میتوانم در برابر سیل فحش و ناسزا مقاومت کنم و همانگونه که گوی بیس بال را میزنم آنها را نیز بزنم و از خود دور کنم و باین ترتیب همیشه سعی کرده ام در مسابقه های عمومی نه تنها مانع ورود سیاه پوستان در صحنه بازی نشوم بلکه همیشه در را بروی آنها باز بگذارم.

سال گذشته همینکه برای اولین بار بریاست رستوران های جدید برگزیده شدم چون بدشواریها و مسئولیت های آن آشنا بودم پیش خود خیال میکردم باید با

نگرانیها و تشویش‌های تازه‌ای روبرو شوم رئیس سابق رستوران که مرا می‌دید از انبوه کاغذها که میان آنها غرق شده بود گله و شکایت داشت و این موضوع مرا ناراحت میکرد و باعث نگرانی من میشد گاهی با خود میگفتم قرطاس بازی کار من نیست خوب است از همین الان شانه خود را از زیر بار این مسئولیت خالی کنم و باین همه دردرس و نگرانی و تشویش خود را دوچار نکنم بلافاصله بیاد گفته آن مرد سیاه پوست میافتم که گفته بود :

خیلی بفکر نگرانیها مباش تابان طرف کوه نرسیده‌ای اینقدر خود را ناراحت نشان مده و قدری بقول عوام دندان بجگر بگذار تا بزودی این نگرانیها مثل ابر بهاری بگذرد .

باری مدیر کل رستوران یکسال بمن وقت داد که با کار جدید آشنا شوم و چون با صد نفر سروکار داشتم بزودی این حقیقت بر من کشف گردید که من باید با کارگران و کارمندان و مردمی که در اینجا کار میکنند کنار بیایم اصلاً موضوع قرطاس بازی که رئیس سابق مرا از آن میترسانید در بین نیست فقط من باید بتوانم با مردم کنار بیایم بنابراین بطوری که عقلم میرسید شروع بکار کردم و بخوبی احساس کردم که میتوانم بدون اینکه اصلاً با مشکلاتی روبرو شوم و مجبور گردم میان پرورنده‌ها و کاغذها غرق شوم کار خود را بخوبی انجام بدهم و ایداً نگرانیها را بخود راه ندهم و باید اعتراف کنم هنگامی که استاندار ایالت کانگ تیکت یعنی آقای آبراهام ری بی کف مرا دعوت کرد یک مقام قضائی را که باید راجع بسیاه پوستان قضاوت کنم بپذیرم باز دوچار نگرانی و تشویش شدم و با خود گفتم آیا من میتوانم بیطرفی خود را در برابر تقاضای سیاه پوستان حفظ کنم و قاضی عادل باشم .

آیا هنگامی که با یک سیاه پوست زندانی مواجه میشوم و او اجرای عدالت را خواستار است میتوانم حقاً و از روی موازین عدل و نصفت رفتار کنم و از غیر حق طرفداری و جانبداری نکنم .

یعنی قبل از اینکه وارد کار شوم راجع باین مسائل سخت می‌اندیشیدم ولی

باز بفکر همان درس ساده سیاه پوست افتادم که گفته بود نگرانیها را پشت سر بگذار و فوراً بیاد افتادم این همان چیزی است که مرا از آن بر حذر داشتهاند و بلافاصله تصمیم گرفتم و وارد شدم وقتی وارد شدم دیدم اصلاً آنچه از آن وحشت داشتم وجود ندارد و درست مثل حکم میدان بازی میتوانم باختلاف رسیدگی کنم و هر موضوع را جداگانه بررسی نمایم و هر کاری را همانطور که شایسته است تجزیه و تحلیل کنم و راجع بآن تصمیم بگیرم و باین ترتیب تمام نگرانیهایی که پیش خود خیال میکردم مرا آزار خواهد داد خود بخود از بین رفت و با کمال قدرت توانستم کاری که بمن سپرده بودند انجام بدهم البته باید در نظر بگیریم در کاری که ارزشی داشته باشد و شخص بخواد بآن دست بزندهیچ نگرانی و اشکالی درین نخواهد بود. بطور قطع به کار جدید و با ارزشی که دست میزنیم نگرانی هائی وجود خواهد داشت ولی نه بآن شدت که انتظار آنرا داریم و نه آنقدرید و ناروا که نیروی خیال آنرا برای ما جلوه میدهد.

چه خوب است خود را عادت بدهیم که زیاد نیروی وهم و خیال ما را آزار ندهد یعنی زیاد از نگرانیها ناراحت نشویم.

در هر حال از آن ریکی سیاه پوست باید شکر گزار باشم که مرا بر حذر داشت که بی سبب غم بیهوده نخورم و بدست خود برای خویشتن در دسر فراهم نمایم و نگرانیها را فراموش کنم و آنها را همیشه پیش چشم خود نگذارم.

آیا جوانان ما میتوانند در میدان زندگی و خصوصاً وقتی میخواهند وارد کارهای مهم شوند این درس را بخاطر بسپارند و خود را عادت بدهند که با مشکلات خود انس بگیرند و از نگرانیهای خویش زیاد ناراحت نشوند.

اخیراً در شرح زندگی ژنرال دو گل رئیس جمهوری فعلی فرانسه خواندم که مرحوم دالس وزیر امور خارجه امریکا در آخرین سفر باروفا ازو میپرسید ژنرال بفرمائید شما راجع بمشکل الجزایر چه تصمیمی دارید؟

ژنرال دو گل جواب میدهد آدمی قادر بحل تمام مشکلات نیست باید یاد بگیریم با مشکلات خود مانوس شویم خواهشمندم شما هم بنوبت خود بفرمائید با مشکلات سیاه پوستها چگونه رفتار خواهید کرد !!